



مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۱

هله صدر و بدر^(۱) عالم، منشین، مخسب امشب
که بُراق^(۲) بر در آمد، فَاذَا فَرَعْتَ فَأَنْصَبْ^(۳)*

چو طریق بسته بوده‌ست و طمع گسسته بوده‌ست
تو برآ بر آسمان‌ها، بگشا طریق و مذهب

نَفْسِی فلک نپاید، دو هزار در گشاید
چو امیرِ خاصِ اِقْرَأْ^(۴) به دعا گشاید آن لب

سوی بحر رو چو ماهی، که بیافت در شاهی
چو بگوید او چه خواهی؟ تو بگو: اِلَيْكَ اَرْغَبْ^(۵)**

چو صَریر^(۶) تو شنیدم، چو قلم به سر دویدم
چو به قلب تو رسیدم، چه کنم صُدَاعِ^(۷) قالب؟

ز سلام خوش‌سلامان بکشم ز کبر دامان
که شده‌ست از سلامت دل و جان ما مُطِيبٌ^(۸)

ز کفِ چنین شرابی، ز دمِ چنین خطابی
عجب است اگر بماند به جهان دلی مؤدب

ز غنای حق پُرسته، ز نیاز خود پُرسته
به مشاغلِ اَنَا الْحَقُّ^(۹) شده فانی مُلْهَبٌ^(۱۰)

بکش آب را از این گل که تو جانِ اَفْتابی
که نماند روح صافی، چو شد او به گل مرگب

صلوات بر تو آرم که فزوده باد قُرْبِتِ^(۱۱)
که به قُرْبِ کُلِّ گِردد همه جزوها مُقَرَّبٌ^(۱۲)

دو جهان ز نفخ صورت^(۱۳) چو قیامت است پیشم
سوی جان مُرْکَلٌ^(۱۴) است و سوی جسمیان مرتب

به سخن مکوش کاین فر ز دل است، نی ز گفتن
که هنر ز پای یابید و ز دم دید نُعَلَبٌ^(۱۵)

* قرآن کریم، سوره انشراح (۹۴)، آیه ۷

«فَإِذَا فَرَعْتَ فَأُنْصَبْ»

«چون از کار فارغ شوی، به عبادت کوش.»

** قرآن کریم، سوره علق (۹۶)، آیه ۱

«اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ»

«بخوان به نام پروردگارت که بیافرید.»

قرآن کریم، سوره انشراح (۹۴)، آیه ۸

«وَالِئِذَا رَأَيْتُكَ فَارْغَبْ»

«و به پروردگارت مشتاق شو.»

- (۱) بَدْر: ماه شب چهارده، ماه کامل
 (۲) بُرَاق: اسب تندرو، مرکب حضرت رسول در شب معراج
 (۳) فَإِذَا فَرَعْتَ فَأُنْصَبْ: چون از کار فارغ شوی به عبادت کوش. اشاره به آیه ۷، سوره انشراح (۹۴).
 (۴) اقْرَأْ: بخوان. اشاره به آیه ۱، سوره علق (۹۶).
 (۵) إِلَيْكَ ارْغَبْ: تو را می‌خواهم. اشاره به آیه ۸، سوره انشراح (۹۴).
 (۶) صَرِير: صدایی که از قلم نی به وقت نوشتن برمی‌آید، در اینجا به معنی آواز، خطاب.
 (۷) صَدَاع: دردسر
 (۸) مُطَيَّب: پاکیزه و خوشبو شده
 (۹) أَنَا الْحَقُّ: من خدایم، سخن حسین بن منصور حلاج.
 (۱۰) مُلْهَب: جامه سرخ کرده
 (۱۱) قُرْب: نزدیکی، نزدیک شدن، منزلت
 (۱۲) مُقَرَّب: نزدیک شده، آنکه به کسی نزدیک شده و نزد او قرب و منزلت پیدا کرده.
 (۱۳) نَفْخ صَوْر: دمیدن اسرافیل در شیپور برای برانگیختن مردگان در رستاخیز
 (۱۴) مُرْزَل: لرزان، لرزیده
 (۱۵) تُعَلَب: رویاه

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۱

هله صدر و بدرِ عالم، منشین، مخسب امشب
 که بُراق بر در آمد، فَإِذَا فَرَعْتَ فَأُنْصَبْ

چو طریق بسته بوده‌ست و طمع گسسته بوده‌ست
 تو برآ بر آسمان‌ها، بگشا طریق و مذهب

نَفْسِی فلک نپاید، دو هزار در گشاید
 چو امیرِ خاصِ اِقْرَأْ به دعا گشاید آن لب

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۸۸۲

منظر حق دل بُود در دو سرا
که نظر در شاهد آید شاه را

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۲۳۲

نه تو اَعْطَيْناكَ كَوْثَرَ خوانده‌ای؟
پس چرا خشکی و تشنه مانده‌ای؟

یا مگر فرعون‌ی و کوثر چو نیل
بر تو خون گشته‌ست و ناخوش، ای عَلیل^(۱۶)

توبه کن بیزار شو از هر عَدُو^(۱۷)
کو ندارد اَبِ كَوْثَرِ در کدو

قرآن کریم، سوره کوثر (۱۰۸)، آیه ۱

«إِنَّا اَعْطَيْناكَ الْكَوْثَرَ.»

«ما کوثر را به تو عطا کردیم.»

(۱۶) عَلیل: بیمار، رنجور، دردمند

(۱۷) عَدُو: دشمن

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۵۷۴

تاج کَرْمَناسْت بر فرقِ سَرَت
طُوقِ^(۱۸) اَعْطَيْناكَ اَویزِ برت

(۱۸) طُوق: گردنبند

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۷۷۳

تو ز کَرْمَنائِ بَنیِ اَدَمِ شَهی
هم به خشکی، هم به دریا پا نهی

قرآن کریم، سوره اسراء (۱۷)، آیه ۷۰

«وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ
وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا»

«و ما فرزندانِ آدم را بس گرامی داشتیم و آنان را در خشکی و دریا بر مرکبها سوار کردیم
و ایشان را از غذاهای پاکیزهها روزی دادیم و آنان را بر بسیاری از آفریدگان برتری بخشیدیم.»

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۶۴۰

من سبب را ننگرم، کآن حادث (۱۹) است
زانکه حادث، حادثی را باعث است

لطفِ سابق را نظاره می‌کنم
هرچه آن حادث، دوپاره می‌کنم

(۱۹) حادث: تازه پدیدآمده، نو

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۷۲۴

حُبُّكَ الْأَشْيَاءَ يُعْمِيكَ يُصِمُّ
نَفْسُكَ السُّودَا جَنَّتْ لَا تَخْتَصِم

ای انسان، عشق تو به اشیاء و قرار دادن آنها در مرکزت، چشم عدم‌بین را کور و گوش سکوت‌شنو را کر می‌کند.
پس با مردم ستیزه نکن و این گناهی را که با من‌ذهنی یا نفس سیاهکارت انجام داده‌ای گردن دیگران نینداز.

حدیث

«حُبُّكَ الْأَشْيَاءَ يُعْمِي و يُصِمُّ.»

«عشق تو به اشیاء تو را کور و کر می‌کند.»

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۸۷۲

حق همی خواهد که تو زاهد شوی
تا غَرَض بگذاری و شاهد شوی

کاین غَرَضها پرده دیده بود
بر نظر چون پرده پیچیده بود

پس نبیند جمله را با طِمِّ (۲۰) و رِمِّ (۲۱، ۲۲)
حُبُّكَ الْأَشْيَاءَ يُعْمَى وَ يُصَمِّ

(۲۰) طِمِّ: دریا و آب فراوان
(۲۱) رِمِّ: زمین و خاک
(۲۲) با طِمِّ و رِمِّ: در اینجا یعنی با جزئیات

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۰۸۵

روی زرد و، پای سُسْت و، دَل سَبْک
کو غِذایِ وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْحُبْک؟

آن، غِذایِ خَاصِگانِ دولت است
خوردنِ آن، بی‌گلو و آلت است

شد غِذایِ آفتاب از نورِ عرش
مر حسود و دیو را از دودِ فرش

قرآن کریم، سوره زاریات (۵۱)، آیه ۷

«وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْحُبْكِ.»

«سوگند به آسمان که دارای راه‌هاست.»

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۹۵۱

زاری و گریه، قوی سرمایه‌ایست
رحمتِ کُلِّی، قوی‌تر دایه‌ایست

دایه و مادر، بهانه‌جو بُود
تا که کی آن طفلِ او گریان شود

طفلِ حَاجاتِ شما را آفرید
تا بنالید و شود شیرش پدید

گفت: اُدْعُوا (۲۳) الله، بی‌زاری مباش
تا بجوشد شیرهای مهرهاش

قرآن کریم، سوره اسراء (۱۷)، آیه ۱۱۰

«قُلْ ادْعُوا اللَّهَ ...»

«بگو: خدا را بخوانید ...»

هوی هوی باد و شیرافشانِ ابر
در غم مآند، یک ساعت تو صبر

فِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ نَشْنِيهِمْ؟
اندرین پستی چه برچسبیده‌ی (۲۴)؟

مگر نشنیده‌ای که حق تعالی می‌فرماید: «روزی شما در آسمان است؟»
پس چرا به این دنیای پست چسبیده‌ای؟

قرآن کریم، سوره ذاریات (۵۱)، آیه ۲۲

«وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ.»

«و رزق شما و هر چه به شما وعده شده در آسمان است.»

ترس و نومیدیت دان آوازِ غول
می‌گشدد گوشِ تو تا قَعْرِ سُنْفُولِ (۲۵)

هر ندایی که تو را بالا کشید
آن ندا می‌دان که از بالا رسید

هر ندایی که تو را حرص آورد
بانگِ گرگی دان که او مَرْدُمِ دَرَدِ

(۲۲) ادْعُوا: بخوانید

(۲۴) چَسْبِيهِمْ: چسبیده‌ای

(۲۵) سُنْفُول: پستی

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۶۴۰

كُلُّ أَصْبَاحٍ لَنَا شَأْنٌ جَدِيدٌ
كُلُّ شَيْءٍ عَن مَّرَادِي لَا يَحِيدُ

در هر بامداد کاری تازه داریم، و هیچ کاری از حیطهٔ مشیت من خارج نمی‌شود.

قرآن کریم، سورۃ الرحمن (۵۵)، آیه ۲۹

«يَسْأَلُهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ»

«هر کس که در آسمانها و زمین است سائل درگاه اوست، و او هر لحظه در کاری جدید است.»

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۵۳۲

بعد از این حرفی‌ست پیچاپیچ و دور
با سلیمان باش و دیوان را مشور^(۲۶)

(۲۶) مشور: مشوران، تحریک نکن.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۸۶۵

آمد از حضرت ندا کای مرید کار^(۲۷)
ای به هر رنجی به ما امیدوار

حُسنِ ظَنِّ است و امیدوی خوش تو را
که تو را گوید به هر دم برتر آ

هر زمان که قصد خواندن باشدت
یا ز مُصَحَّفِها^(۲۸) قِرَاءَتِ بایدت

من در آن دم وادهم چشم تو را
تا فروخوانی، مُعْظَمِ جوهرها

(۲۷) مرید کار: آنکه کارها را به نحو احسن انجام دهد؛ ماهر، استاد، حاذق، لایق، مرید کار الهی.

(۲۸) مُصَحَّف: قرآن

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۸۴۰

منگر به هر گدایی که تو خاص از آن مایی
مفروش خویش ارزان که تو بس گرانبهایی

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۵۵

عجایب یوسفی چون مه، که عکس اوست در صد چه
از او افتاده یعقوبان به دام و جاه ملتها

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۸۶۲

قومی که بر بُراقِ بصیرت سفر کنند
بی ابر و بی غبار در آن مه نظر کنند

در دانه‌های شهوتی آتش زنند زود
وز دامگاوه صعب^(۲۹) به یک تک^(۳۰) عبّر کنند^(۳۱)

(۲۹) صعب: سخت و دشوار
(۳۰) تک: تاختن، دویدن، حمله
(۳۱) عبّر کردن: عبور کردن و گذشتن

قرآن کریم، سوره انشراح (۹۴)، آیات ۱ تا ۸

«الْم نَشْرُحُ لَكَ صَدْرَكَ» (۱)

«آیا ما سینه تو را فراخ نکردیم»

«وَوَضَعْنَا عَنْكَ وِزْرَكَ» (۲)

«و بار گرانت را از تو فرو نهادیم»

«الَّذِي أَنْقَضَ ظَهْرَكَ» (۳)

«که پشتت را شکسته بود»

«وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ» (۴)

«و آوازهات را بلند کردیم»

«فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا» (۵)

«پس بی‌تردید با [هر] دشواری آسانی است»

«إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا» (۶)

«[آری] مسلماً با [هر] دشواری آسانی است»

«فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ» (۷)

«پس چون فراغت یافتی به [عبادت] کوش»

«وَأِلَىٰ رَبِّكَ فَارْغَبْ» (۸)

«و با اشتیاق به سوی پروردگارت روی آور»

قرآن کریم، سوره مزمل (۷۳)، آیات ۱ و ۲

«يَا أَيُّهَا الْمَزْمَلُ» (۱)

«ای جامه بر خود پیچیده،»

«قُمِ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا» (۲)

«شب را زنده بدار، مگر اندکی را،»

قرآن کریم، سوره مدثر (۷۴)، آیات ۱ تا ۵

«يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ» (۱)

«ای جامه در سر کشیده،»

«قُمْ فَأَنْذِرْ» (۲)

«برخیز و بیم ده.»

«وَرَبِّكَ فَكَبِّرْ» (۳)

«و پروردگارت را تکبیر گوی.»

«وَتَيَّابِكَ فَطَهِّرْ» (۴)

«و جامه‌ات را پاکیزه دار.»

«وَالرُّجْزَ فَاهْجُرْ» (۵)

«و از پلیدی دوری گزین.»

قرآن کریم، سوره علق (۹۶)، آیه ۱

«اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ»

«بخوان به نام پروردگارت که بیافرید.»

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۴۵۳

« تفسیرِ یا ایها المزمِّل »

خواند مُزْمَلِ نَبی را زین سبب
که بُرون آی از گلیم ای بوالهَرْب^(۳۲)

از اینرو خداوند، پیامبر را «گلیم به خود پیچیده» خواند و بدو خطاب کرد
که: ای گریزان از خلاق، از گلیم خلوت و انزوا بیرون آ.

سرمکش اندر گلیم و رُو مپوش
که جهان جسمیست سرگردان، تو هوش

هین مشو پنهان ز ننگِ مدعی
که تو داری شمعِ وحی شَعْشَعی^(۳۳)

هین قَمِ اللَّیْلِ که شمعی ای همام
شمع اندر شب بُود اندر قیام

بی‌فروغت، روزِ روشن هم شب است
بی‌پناهت شیر اسیرِ اَرْنَب^(۳۴) است

(۳۲) بوالهَرْب: گریزان
(۳۳) شَعْشَع: تابنده، فروزان
(۳۴) اَرْنَب: خرگوش

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۴۶۰

خیز، بنگر کاروانِ رَهزده
هر طرف غولیست کشتیبان شده

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۴۷۸

خیز در دم تو به صُور^(۳۵) سَهْمَناک
تا هزاران مُرده بروید ز خاک

چون تو اسرافیلِ وقتی راست‌خیز
رستخیزی ساز پیش از رستخیز

هر که گوید: کو قیامت؟ ای صَنَم^(۳۶)
خویش بنما که: قیامت نک منم

در نگر ای سایل^(۳۷) محنت زده
زین قیامت صد جهان افزون شده

ور نباشد اهل این ذکر و قنوت
پس جوابُ الْأَحْمَقِ ای سلطان، سکوت

ز آسمانِ حق، سکوت آید جواب
چون بُودِ جانا دعا نامُستَجاب

ای دریغا وقت خرمنگاه شد
لیک روز از بختِ ما بیگانه شد

(۳۵) صور: شیپور
(۳۶) صَنَم: بت، معشوق
(۳۷) سایل: خواننده، پرسنده

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۱

سوی بحر رو چو ماهی، که بیافت در شاهمی
چو بگوید او چه خواهی؟ تو بگو: إِلَيْكَ أَرْعَبُ

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۷۷۳

از خدا غیر خدا را خواستن
ظن افزونیست و، گلی کاستن

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۴۰

بس دعاها کآن زیان است و هلاک
وز کرم می نشنود یزدان پاک

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۸۸۰

قوم دیگر می شناسم زاولیا
که دهانشان بسته باشد از دعا

از رضا که هست رام آن کرام^(۳۸)
جُستنِ دفعِ قضاشان شد حرام

در قضا ذوقی همی بینند خاص
کفرشان آید طلب کردن خلاص

حُسْنِ ظَنِّي بِرِ دَلِّ ايشان گشود
که نپوشند از غمی جامهٔ کبود^(۳۹)

(۳۸) کرام: جمع کریم، به معنی بزرگوار، بخشنده، جوانمرد
(۳۹) جامهٔ کبود: لباس سیاه

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۲۱۹

آن دعای بیخودان، خود دیگر است
آن دعا زو نیست، گفتِ داور است

آن دعا حق می‌کند، چون او فناست
آن دعا و آن اجابت از خداست

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۲۳۵

سینه را پا ساخت، می‌رفت آن خذور^(۴۰)
از مقام با خطر تا بحرِ نور

(۴۰) خذور: بسیار پرهیز کننده، کسی که سخت بترسد. در اینجا به معنی دوراندیش و محتاط آمده است.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۷۸۸

همچو قومِ موسی اندر حرّ^(۴۱) تیه^(۴۲)
مانده‌یی بر جای، چل سال ای سفیه^(۴۳)

می‌روی هر روز تا شب هروله^(۴۴)
خویش می‌بینی در اوّل مرحله

نگذری زین بُعدِ سیصد ساله تو
تا که داری عشقِ آن گوساله تو

تا خیالِ عجل^(۴۵) از جانشان نرفت
بُد بر ایشان تیه چون گردابِ تفت^(۴۶)

غیر این عجلی کزو یابیده‌ای
بی‌نهایت لطف و نعمت دیده‌ای

گاوطبعی، زان نکویی‌های زفت
از دلت، در عشقِ این گوساله رفت

قرآن کریم، سوره بقره (۲)، آیه ۹۳

«... وَأَشْرَبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ بِكُفْرِهِمْ...»

«... بر اثر کفرشان عشق گوساله در دلشان جای گرفت...»

باری اکنون تو ز هر جزوت بپرس
صد زبان دارند این اجزای خرس^(۴۷)

ذکر نعمت‌های رزاق^(۴۸) جهان
که نهان شد آن در اوراق^(۴۹) زمان

روز و شب افسانه‌جویانی تو چُست
جزو جزو تو فسانه‌گویِ توست

جزو جزوت تا برُسته‌ست از عدم
چند شادی دیده‌اند و چند غم

زآنکه بی‌لذتِ نروید هیچ جزو
بلکه لاغر گردد از هر پیچ جزو

جزو ماند و آن خوشی از یاد رفت
بل نرفت آن، خُفیه^(۵۰) شد از پنج و هفت

همچو تابستان که از وی پنبه زاد
ماند پنبه، رفت تابستان ز یاد

(۴۱) حَرَّ: گرما، حرارت

(۴۲) تَيْهٌ: بیابان‌شنزار و بی‌آب و علف؛ صحرای تیه بخشی از صحرای سینا است

(۴۳) سَفِيهٌ: نادان، بی‌خرد

(۴۴) هَرَوَلَهٌ: تند راه رفتن، حالتی بین راه رفتن و دویدن

(۴۵) عِجْلٌ: گوساله

(۴۶) نَفَّتْ: با حرارت، شتابان

(۴۷) خُرْسٌ: افراد گنگ و لال

(۴۸) رَزَاقٌ: روزی‌دهنده

(۴۹) اوراق: صفحات

(۵۰) خُفِيهٌ: پنهانی، پوشیدگی

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۱۵۸

گویدش: رُدُّوا لَعَادُوا^(۵۱)، کارِ توست
ای تو اندر تویه و میثاق، سُسْت

لیک من آن ننگرم، رحمت کنم
رحمتم پُرست، بر رحمت تنم

ننگرم عهد بدت، بدهم عطا
از کرم، این دم چو می‌خوانی مرا

(۵۱) رُدُّوا لِعَادُوا: اگر آنان به این جهان برگردانده شوند، دوبار به آنچه که از آن نهی شده‌اند، بازگردند.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۱

چو صَریرِ تو شنیدم، چو قلم به سر دویدم
چو به قلبِ تو رسیدم، چه کنم صُدا عِ قَالِب؟

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۵۳۰

نیارد آن قلم گفتن به عقلِ خویش تحسینی
نداند آن قلم کردن به طَبْعِ خویش انکاری

اگر او را قلم خوانم و گر او را علم خوانم
در او هوش است و بی‌هوشی، زهی بی‌هوشِ هشیاری

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۹۳

خفته از احوالِ دنیا روز و شب
چون قلم در پنجهٔ تقلیبِ (۵۲) رب

(۵۲) تقلیب: برگردانیدن، واژگونه کردن

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۸۲

فِعْلِ توست این غُصّه‌های دَم‌به‌دَم
این بُود معنی «قَدْ جَفَّ الْقَلَمُ»

حدیث

«جَفَّ الْقَلَمُ بِمَا أَنْتَ لَاقٍ.»

«خشک شد قلم به آنچه سزاوار بودی.»

حدیث

«جَفَّ الْقَلَمُ بِمَا هُوَ كَائِنٌ.»

«خشک شد قلم به آنچه بودنی است.»

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۵۱

معنی جَفَّ الْقَلَمُ کی آن بود
که جفاها با وفا یکسان بود؟

بَلْ جفا را هم جفا جَفَّ الْقَلَمُ
وَأَنْ وفا را هم وفا جَفَّ الْقَلَمُ

قرآن کریم، سوره اسراء (۱۷)، آیه ۷

«إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا.»

«اگر نیکی کنید به خود می‌کنید، و اگر بدی کنید به خود می‌کنید.»

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۳۸

بلکه معنی أَنْ بُودَ جَفَّ الْقَلَمُ
نیست یکسان پیش من عدل و ستم

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۶۱۶

گر بپرانیم تیر، آن نی ز ماست
ما کمان و تیراندازش خداست

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۶۱۲

هله بس کن، هله بس کن، کم آوازِ جَرَسِ (۵۳) کن
که کُهم من، نه صدایم، قلم من نه صریرم

(۵۳) جَرَس: زنگ، زنگوله‌هایی که بر گردن گله می‌اندازند.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۸۷۵

در دلش خورشید چون نوری نشاند
پیشش اختر را مقادیری نماند

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۱

ز سلام خوش‌سلامان بکشم ز کبر دامن
که شده‌ست از سلامت دل و جان ما مُطیب

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۱۰۴

ساقی باقی‌ست خوش و عاشقان
خاکِ سیه بر سرِ این باقیان

قرآن کریم، سوره عصر (۱۰۳)، آیات ۱ تا ۳

«وَالْعَصْرِ» (۱)

«سوگند به این زمان،»

«إِنَّ الْإِنْسَانَ لِفِي خُسْرٍ» (۲)

«که آدمی در خسران (زیانکاری) است.»

«إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَّصُوا بِالحَقِّ وَتَوَّصُوا بِالصَّبْرِ» (۳)

«مگر آنها که ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند
و یکدیگر را به حق سفارش کردند و یکدیگر را به صبر سفارش کردند.»

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۱

ز کفِ چنین شرابی، ز دمِ چنین خطابی
عجب است اگر بماند به جهان دلی مؤدب

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۲۱۸

دل نگه دارید ای بی‌حاصلان
در حضورِ حضرتِ صاحب‌دلان

پیشِ اهلِ تنِ ادبِ بر ظاهر است
که خدا زیشان نهان را ساتر (۵۴) است

پیشِ اهلِ دلِ ادبِ بر باطن است
ز آنکه دلشان بر سرایر (۵۵) فاطن (۵۶) است

(۵۴) ساتر: پوشاننده، پنهان‌کننده
(۵۵) سرایر: رازها، نهانی‌ها، جمعِ سریره
(۵۶) فاطن: دانا و زیرک

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۵۰۳

می‌دهند اُفیون (۵۷) به مَرِدِ زخممند (۵۸)
تا که پیکان از تنش بیرون کنند

(۵۷) اُفیون: تریاک
(۵۸) زخممند: کسی که تنش زخمی و مجروح شده

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۶۸۶

گوشِ بی‌گوشیِ درین دمِ برگشا
بهر رازِ یَفْعَلُ اللهُ ما یَشا

قرآن کریم، سوره ابراهیم (۱۴)، آیه ۲۷

«يُنَبِّئُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ
وَيُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ وَيَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ»

«خدا مؤمنان را به سبب اعتقاد استوارشان در دنیا و آخرت پایدار می‌دارد.
و ظالمان را گمراه می‌سازد و هر چه خواهد همان می‌کند.»

چون صَلايِ وصل، بشنیدن گرفت
اندک اندک مُرده جُنْبیدن گرفت

نه کم از خاکست کز عِشْوَهُ صَبَا
سبز پوشد، سَر بر اَرَد از فنا

کم ز اَبِ نطفه نَبُود کز خِطاب
یوسفان زاینند رُخ چون اَفْتاب

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۰۷۲

أَذْكُرُوا اللَّهَ كَارِهُرِ أَوْ بَاشِ نَيْسْت
إِرْجِعِي بِرِ پَایِ هِرِ قَلَّاشِ (۵۹) نَيْسْت

قرآن کریم، سوره احزاب (۳۳)، آیه ۴۱

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا»

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خدا را فراوان یاد کنید.»

قرآن کریم، سوره فجر (۸۹)، آیات ۲۷ و ۲۸

«يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ. ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً.»

«ای جانِ آرام‌گرفته و اطمینان‌یافته. به سوی پروردگارت در حالی که از او خشنودی و او هم از تو خشنود است، بازگرد.»

لیک تو آیس (۶۰) مشو، هم پیل باش
ور نه پیلی، در پی تبدیل باش

کیمیا سازان (۶۱) گردون را ببین
بشنو از میناگران (۶۲) هر دم طنین

نقش‌بندانند (۶۳) در جو فلک
کارسازانند بهر لی (۶۴) و لک (۶۵)

بر فراز آسمان‌ها، نقاشانی یافت می‌شوند که برای من و تو کار می‌کنند.
(اولیاء الله، قلب طالبان را با نقش معرفت و طغرای حقیقت می‌آرایند.)

(۵۹) قَلَّاش: بیکاره، ولگرد، مفلس

(۶۰) آیس: ناامید

(۶۱) کیمیا سازان: کیمیاگر

(۶۲) میناگر: آنکه فلزات مختلف را با لعاب‌های رنگین می‌آراید.

(۶۳) نقش‌بند: نقاش، گلدوز، زردوز

(۶۴) لی: برای من

(۶۵) لک: برای تو

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۳۰۲

پس جلیسُ الله (۶۶) گشت آن نیکبخت
کو به پهلوی سعیدی بُرد رخت (۶۷)

معجزهٔ کآن بر جمادی زد اثر
یا عصا، یا بحر، یا شق القمر^(۶۸)

گر اثر بر جان زند بی‌واسطه
متصل گردد به پنهان رابطه

(۶۶) جلیس الله: همنشین با خدا
(۶۷) زخت بردن: منتقل شدن، سفر کردن
(۶۸) شق القمر: شکافتن ماه

مولوی، دیوان شمس، غزل شمارهٔ ۳۰۱

ز غنای حق پرسته، ز نیاز خود پرسته
به مشاغل انا الحَقُّ شده فانی مُلَهَّب

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۱۴۰

ز آنکه او پاک است و سُبْحان، وصفِ اوست
بی‌نیاز است او ز نَغز و مغز و پوست

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۷۱۹

معنی تو صورت است و عاریت
بر مناسب شادی و بر قافیت

معنی آن باشد که بستاند تو را
بی‌نیاز از نقش گرداند تو را

معنی آن نبُود که کور و کر کند
مرد را بر نقش، عاشق‌تر کند

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۹۷۱

عشق ز اوصافِ خدای بی‌نیاز
عاشقی بر غیر او باشد مجاز

ز آنکه آن، حُسنِ زَراندود آمده‌ست
ظاهرش نور، اندرون دود آمده‌ست

چون رود نور و شود پیدا دُخان^(۶۹)
بفسُرَد عشقِ مجازی آن زمان

وَ رَوَدَ أَنْ حُسْنَ سَوَىٰ أَصْلِ خَوْدِ
جِسْمِ مَأْنَدِ كُنْدَه وَ رَسَوَا وَ بَدِ

(۶۹) نُحَاْن: دود

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۱۵

از پی آن گفت حق خود را بصیر
که بُود دیدِ ویات هر دم نذیر^(۷۰)

از پی آن گفت حق، خود را سمیع^(۷۱)
تا ببندی لب ز گفتارِ شنیع

از پی آن گفت حق، خود را علیم^(۷۲)
تا نیندیشی فسادِ تو ز بیم

(۷۰) نذیر: بیم‌دهنده، هشدار دهنده

(۷۱) سمیع: شنوا

(۷۲) علیم: دانا

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۹

کاین تَأَنِّیِ^(۷۳) پرتو رحمان بُود
وَ آن شتاب از هَرَّهٔ^(۷۴) شیطان بُود

حدیث

«الَّتَائِي مِنَ اللَّهِ وَالْعَجَلَةُ مِنَ الشَّيْطَانِ.»

«درنگ از خداوند است و شتاب از شیطان.»

(۷۳) تَأَنِّیِ: آهستگی، درنگ کردن، تاخیر کردن

(۷۴) هَرَّهٔ: تکان دادن، در اینجا به معنی تحریک و وسوسه

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۵۷۰

مَکَرِ شَیْطَانِ اسْتِ تَعْجِیلِ وَ شَتَابِ
لَطْفِ رَحْمَانِ اسْتِ صَبْرِ وَ اِحْتِسَابِ^(۷۵)

(۷۵) اِحْتِسَابِ: حساب کردن، در اینجا به معنی حسابگری

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۱

این دو ره آمد در روش یا صبر یا شکرِ نعم
بی شمعِ رویِ تو نتان (۷۶) دیدن مرین دو راه را

(۷۶) نتان: نتوان

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۱

بکش آب را از این گل که تو جانِ آفتابی
که نماند روحِ صافی، چو شد او به گلِ مرگب

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۱

صلوات بر تو آرم که فزوده باد قُربت
که به قُربِ کلِّ گردد همه جزوها مُقرب

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۱

دو جهان ز نفخ صورت چو قیامت است پیشم
سویِ جانِ مُزلزل است و سویِ جسمیان مرتب

مجموع لغات:

- (۱) بَدْر: ماه شب چهارده، ماه کامل
- (۲) بَرّاق: اسب تندرو، مرکب حضرت رسول در شب معراج
- (۳) فَاذَا فَرَعَتْ فَأَنْصَبُ: چون از کار فارغ شوی به عبادت کوش. اشاره به آیه ۷، سوره انشراح (۹۴).
- (۴) اِقْرَأْ: بخوان. اشاره به آیه ۱، سوره علق (۹۶).
- (۵) اِلَيْكَ اَرْعَبُ: تو را می‌خواهم. اشاره به آیه ۸، سوره انشراح (۹۴).
- (۶) صَرِير: صدایی که از قلم نی به وقت نوشتن برمی‌آید، در اینجا به معنی آواز، خطاب.
- (۷) صُدَاع: دردسر
- (۸) مُطَيَّب: پاکیزه و خوشبو شده
- (۹) اَنَا الْحَقُّ: من خدایم، سخن حسین بن منصور حلاج.
- (۱۰) مَلْهَب: جامه سرخ کرده
- (۱۱) قُرب: نزدیکی، نزدیک شدن، منزلت
- (۱۲) مُقرب: نزدیک شده، آنکه به کسی نزدیک شده و نزد او قرب و منزلت پیدا کرده.
- (۱۳) نفخ صور: دمیدن اسرافیل در شیپور برای برانگیختن مردگان در رستاخیز
- (۱۴) مُزَلْزَل: لرزان، لرزیده
- (۱۵) تَعَلَّب: رویاه
- (۱۶) عَلِيل: بیمار، رنجور، دردمند
- (۱۷) عَدُو: دشمن
- (۱۸) طُوق: گردنبند
- (۱۹) حَادِث: تازه پدیدآمده، نو
- (۲۰) طِمَّ: دریا و آب فراوان
- (۲۱) يَمَّ: زمین و خاک

- (۲۲) بِا طِمَّ و رَمَّ: در اینجا یعنی با جزئیات
- (۲۳) اُدْعُوا: بخوانید
- (۲۴) چَسْبِدِهِي: چسبیده‌ای
- (۲۵) سُفُول: پستی
- (۲۶) مَشُور: مشوران، تحریک نکن.
- (۲۷) مَرِدِ كَار: آنکه کارها را به نحو احسن انجام دهد؛ ماهر، استاد، حاذق، لایق، مرید کار الهی.
- (۲۸) مُصَحَّف: قرآن
- (۲۹) صَعِب: سخت و دشوار
- (۳۰) تَك: تاختن، دویدن، حمله
- (۳۱) عَبْر كَرْدن: عبور کردن و گذاشتن
- (۳۲) بُوَالْهَرْب: گریزان
- (۳۳) شَعَشَع: تابنده، فروزان
- (۳۴) اَرْبَب: خرگوش
- (۳۵) صُور: شیپور
- (۳۶) صَنَم: بت، معشوق
- (۳۷) سَايِل: خواهنده، پرسنده
- (۳۸) كِرَام: جمع کریم، به معنی بزرگوار، بخشنده، جوانمرد
- (۳۹) جَامَه كَبُود: لباس سیاه
- (۴۰) حَذُور: بسیار پرهیز کننده، کسی که سخت بترسد. در اینجا به معنی دوراندیش و محتاط آمده است.
- (۴۱) حَر: گرما، حرارت
- (۴۲) تَبَّه: بیابانِ شن‌زار و بی آب و علف؛ صحرای تیه بخشی از صحرای سینا است
- (۴۳) سَفِيَه: نادان، بی‌خرد
- (۴۴) هَرَوَلَه: تند راه رفتن، حالتی بین راه رفتن و دویدن
- (۴۵) عَجَل: گوساله
- (۴۶) تَفْت: با حرارت، شتابان
- (۴۷) حُرْس: افراد گنگ و لال
- (۴۸) رَزَاق: روزی‌دهنده
- (۴۹) اُورَاق: صفحات
- (۵۰) حُفِيَه: پنهانی، پوشیدگی
- (۵۱) رُدُوا لَعَادُوا: اگر آنان به این جهان برگردانده شوند، دوبار به آنچه که از آن نهی شده‌اند، بازگردند.
- (۵۲) تَقْلِيْب: برگردانیدن، واژگونه کردن
- (۵۳) جَرَس: زنگ، زنگوله‌هایی که بر گردن گله می‌اندازند.
- (۵۴) سَاتر: پوشاننده، پنهان‌کننده
- (۵۵) سَرَايِر: رازها، نهانی‌ها، جمع سَریره
- (۵۶) فَاطِن: دانا و زیرک
- (۵۷) اَفْيُون: تریاک
- (۵۸) زَحْمِنْد: کسی که تنش زخمی و مجروح شده
- (۵۹) قَلَّاش: بیکاره، ولگرد، مفلس
- (۶۰) آيس: ناامید
- (۶۱) كِيْمِيَا سَا ز: کیمیاگر
- (۶۲) مِيْنَا كَر: آنکه فلزات مختلف را با لعاب‌های رنگین می‌آراید.
- (۶۳) نَقَش بِنْد: نقاش، گلدوز، زردوز
- (۶۴) لِي: برای من
- (۶۵) لَك: برای تو
- (۶۶) جَلِيْسُ اللّهِ: همنشین با خدا
- (۶۷) رَحْت بُرْدن: منتقل شدن، سفر کردن
- (۶۸) شَقُ الْقَمَر: شکافتن ماه
- (۶۹) دُخَان: دود
- (۷۰) نَذِير: بیم‌دهنده، هشدار دهنده
- (۷۱) سَمِيْع: شنوا
- (۷۲) عَلِيْم: دانا

(۷۳) تَأَنَّى: آهستگی، درنگ کردن، تاخیر کردن
(۷۴) هَزَّةٌ: تکان دادن، در اینجا به معنی تحریک و وسوسه
(۷۵) إِحْسَابٌ: حساب کردن، در اینجا به معنی حسابگری
(۷۶) نَتَانٌ: نتوان